نشریه هنرهای زیبا• شماره ۲۵• بهار۱۳۸۵

گفتمان شرق شناسانه در نمایشنامه ی ایرانیان

دکتر حسین پیرنجم‌الدین* - دکتر مجید سرسنگی**

تاریخ دریافت مقاله: ۸۴/۱۰/۱۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۵/۲/۹

چکیده:

ایـن مقالـه تحلیلـی از نمایـشنامه ی "ایرانیـان" اثـر آیـسخولوس (Aeschylus, 456-525 BC)، نمایشنامه‌نویس یونان باستان است. مباحث شرق‌شناسی و نظریه ی گفتمان استعماری در نقـد ادبـی، مطرح شده در سه دهه اخیر در آرای ناقدان و نظریه‌پردازانی چون ادوارد سعید (Edward Said) و هومی بابا(Homi Bhabha)، فراهم آورنده ی چارچوب نظری تحلیل حاضر می باشند. در ایـن مقالـه نمایشنامه ی "ایرانیان"، همچون بسیاری متون دیگر در تـاریخ شـرق‌شناسـی، "آرشـیوی" (در معنـای فوکویی آن) ازموضوعات، بن‌مایه‌ها، انگاره‌ها و پندارها راجـع بـه ایـران و خـاورزمین (تجمـل، ثـروت افسانه‌ای، فّر و شکوه نخوت‌آمیز، لذت‌پرستی، استبداد، تباهی و ...) انگاشته می شود. همچنین در این نمایشنامه نخستین بار شاهد موضوع رویارویی میان غـرب و شـرق در متنـی ادبـی هـستیم. مقالـه ی حاضر می کوشد نشان دهد چگونه ایرانیان، چونان "دیگر" برای یونانیان ظاهر مـی شـوند : "دیگـری" توأمان پرجاذبه و منفور، هراس‌انگیز و رشک‌انگیز، ولی به هرروی فرودست. ناهمگنی غیریت شـرقی برساخته از این متن و گفتمان شرق‌شناسانه ی مبهم و گسیخته ی آن از دیگر موضوعات این بررسی است.

واژه‌هاي كليدي:

شرق، شرق‌شناسي، ايران، گفتمان، غرب، نمايشنامه.

* استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشکده ی زبانهای خارجی، دانشگاه اصفهان. E-mail:hpeernaj81@yahoo.com

** استادیار گروه آموزشی هنرهای نمایشی، دانشکده ی هنرهای نمایشی و موسیقی، پردیس هنرهای زیبا ، دانشگاه تهران. E-mail:**majidsarsangi@yahoo.com**

مقدمه

ادوارد سعید در تحلیل خود از شرق‌شناسی[۱]، نمایشنامه ی *ایرانیان* اثر آیسخولوس یونانی را نخستین متن شرق‌شناسانه[۲] توصیف می کند (سعید، ۱۹۷۸). در این اثر است که اول بار رویارویی میان شرق و غرب –ایران و یونان – و بازنمایی شرق "از چشم غربی" را در کسوت متنی ادبی شاهد هستیم.

بیش از بیست و پنج قرن است که ایران‌زمین در غرب شناخته شده است. این "شناخت" یا "دانش" درباره ی ایران ابتدا در آثار نویسندگان یونان باستان و سپس در آثار وارثان آنها یعنی رومیان، که ایران را بیشتر دشمن ملی خود می انگاشتند، جلوه گر شد. در جوّ پرتب و تاب و بحرانی روابط ایران و یونان، به تدریج در آثار نویسندگان یونانی چون هرودوت، گزنفون، آیسخولوس و تعداد نسبتاً زیادی از نویسندگان کم‌اهمیت تر، گفتمانی[۳] خاص راجع به ایران شکل گرفت که در آن ایران، تقریباً مترادف کل آسیا و شرق در آن عصر و موضوع نفرت، هراس و نیز رشک و تحسین بود: "دیگر" پر فَر و شکوه ولی پست تر یونان. متون تشکیل دهنده ی گفتمان مورد بحث منابع یا "بایگانی‌هایی"[۴]، در اصطلاح فوکویی آن، از موضوعات، بن‌مایه‌ها، انگاره‌ها و پندارها راجع به ایران و خاورزمین هستند: تجمل، ثروت افسانه‌ای، فَر و شکوه، نخوت، لذت پرستی، استبداد، چیرگی احساسات بر عقل، تباهیدگی و فساد.

در بازنمایی ایران در این آثار است که شرق "از غیریتی[۵] بسیار دور و اغلب تهدیدآمیز به انگاره ای باالنسبه آشنا بدل می شود" (سعید، ۱۹۷۸، ۲۱). این گونه است که نوعی ابهام و دوپهلویی شاخصه ی این آثار می شود. به عنوان نمونه، هرودوت، که حجم زیادی از نوشته‌هایش به تقابل ایران و یونان چونان آسیا و اروپا یا شرق و غرب می پردازد، خصایل نیک ایرانیان، چون راستی و سلحشوری، را می ستاید ولی در عین حال در "بربر" بودن آنان شک نکرده و این امر را از همان آغاز عیان می کند. افزون بر این، همیشه سخن از تباهیدگی در میان است: ایرانیان سخته و دلیر خیلی زود به لذت پرستان و تجمل گرایانی تبدیل می شوند که "به محض با خبر شدن از هر تجملی آن را پذ یرا می شوند" (هرودوت،۱۸۹۷، ۸۱)؛ آنان مردمانی پرنخوتند که "خود را از هر حیث بسی برتر از دیگر ابنای بشر می دانند" (هرودوت، ۱۸۹۷، ۸۲).[۶] گزنفون در "تعلیم کوروش" از کوروش و زندگی ایرانیان تصویری آرمانی و رمانتیک می سازد و سپس در مورد تباهی ایرانیان پس از مرگ کوروش داد سخن می دهد.[۷]

"غیریت" شرقی برساخته ی یونانیان، همگن نبود. به عنوان نمونه، ساکنان مناطق ناشناخته در فراسوی شمال و شرق ایران بسی اهریمنی تر و غریب تر از ایرانیان تصویر می شدند. هندیان، به عنوان مثال، "قومی هیولاصفت" انگاشته می شدند (چایلدز، ۱۹۹۹). در اینجا موضوع هویت‌سازی یونانیان بر اساس تفاوت با دیگران شرقی‌شان در میان است: دیگران شناخته تر، پرقدرت تر و پرهیمنه تری چون ایرانیان و دیگران ناشناخته‌ای فراسوی مرزهای ایران. تمایز گایاتری اسپیواک (۱۹۸۶) میان "دیگر تحکیم‌بخش خود" و "دیگرمطلق"[۸] در اینجا مصداق می یابد. "دیگر تحکیم‌بخش خود" بی‌تردید نسبت به "خود"[۹] در موقعیتی فرودست قرار دارد ولی "شناخته" تر و آشناتر است و با "خود" شباهت‌هایی دارد که "دیگرمطلق" – بربر ناشناخته – فاقد آنهاست. ایرانیان نیز "بربر" و متوحش تلقی می شدند، اما آنان صاحب قدرت و امپراتوری عظیمی هم بودند. این همه در گفتمان ناهمگن و دوپهلوی نمایشنامه ی *ایرانیان* نمودار است.

پیش از ورود به بحث اصلی متذکر می شود که تمام نقل قول ها از متن نمایشنامه که با شماره ی ابیات بین دو کمان مشخص شده است از این منبع است:

Aescholus, *The Persians*, trans. A. J. Podlecki (London: Bristol Classical Press, 1991)

ایرانیان، یکی از اولین متون ادبی شرق شناسانه

نمایشنامه ی *ایرانیان* نخستین تراژدی برجامانده ی یونانی است و همان طور که پیشتر از ادوارد سعید نقل قول شد جزو اولین و اساسی‌ترین متون شرق‌شناسانه نیز به شمار می رود. این متن موضوعیت دار[۱۰] به بخشی از تاریخ معاصر یونان، یعنی شکست سپاه خشایارشا در جنگ سالامیس به سال ۴۷۹ ق م، می پردازد. آیسخولوس، که گمان می رود خود در این جنگ شرکت داشته است، نمایش را هشت سال پس از شکست سپاه ایران تألیف کرد. برای درک اهمیت این نمایش باید آن را در اصطلاح ادوارد سعید به شیوه ی "مخالف‌خوانی"[۱۱] تحلیل کرد و با تاریخ و سیاست زمانه‌اش در پیوند دانست. امپراتوری ایران قدرت چیره ی آن عصر بود و داریوش، پدر خشایارشا، کوشیده بود تمام یونان را (پیشتر بخش‌هایی فتح شده بود) در جنگ ماراتون تحت سلطه خود در آورد. بنابراین، نبرد سالامیس بحرانی واقعی در تاریخ یونان باستان محسوب می شود. نمایشنامه مورد بحث این رویارویی را به مثابه ی بحرانی ملی و حتی تقابل بین دو تمدن بررسی می کند. این اثر جزو نخستین متونی است که در آنها "جغرافیای تخیّلی اروپا" ترسیم می شود و "اروپا به تبیین و تعریف شرق" می پردازد (سعید، ۱۹۷۸). این اثر را می توان نمونه‌ای گویا از ادبیات در خدمت اغراض سیاسی دانست. آورده‌اند که تیمستوکلیس، دوست نزدیک آیسخولوس، به نیرنگ ایرانیان را مجاب کرد که یونانیان قصد فرار از میدان جنگ را دارند. خشایارشا بی‌مهابا دستور پیشروی و حمله به قلب نیروهای یونانی را داد و یونانیان کمین کرده لشکریان او را تار و مار کردند. چند سال پس از جنگ، موقعیت سیاسی قهرمان سالامیس به سبب عناد و شماتت رقبا سخت به خطر افتاده بود و به او اتهام خیانت زده بودند. در چنین شرایطی

بود که آیسخولوس با وسواسی فراوان می کوشید "به مردم آتن گوشزد کند که آنان پیروزی سالامیس را تقریباً یکسره مدیون تیمستوکلیس بودند" (پودلکی، ۱۹۶۶، ۱۲). از سوی دیگرو از وجهی ناآشکارتر، این متن سعی داشت در سطح گفتمان تهدید ایران، "دیگر" هراسناک و پرهیمنه ی یونان، را که هنوز بسیار جدی بود تعریف و مهارشده تصویر کند. از این منظر این اثر نمونه‌ای عالی از رابطه ی پیچیده و درهم تنیده ی ادبیات با سیاست و تاریخ است. نمایش، به سان متون تاریخی فراوان دیگری که غربیان در این باره نگاشته‌اند، پیروزی یونانیان و شکست ایرانیان را بزرگنمایی می کند. این امر البته با توجه به یونانی بودن مؤلف قابل درک است. افزون بر این که، متن یاد شده اثری نمایشی نیزهست و اغراق و "جلوه‌های نمایشی" در ذات آن وجود دارد. ولی نکته این است که از این متن بعدها به مثابه ی منبعی "تاریخی بهره برداری شد (پودلکی، ۱۹۹۱)، امری که بینامتنیّت[۱۲] پیچیده ی حوزه شرق‌شناسی – گستره ی مغشوش واقعیت و افسانه – را می رساند.

در پایان نمایش گروه همسرایان این گونه می خوانند: "و سرزمین آسیا سخت، سخت به زانو درآمده." البته تماشاگران یونانی می دانستند اوضاع از چه قرار بود: امپراتوری ایران سقوط نکرده بود و در ۴۷۲ ق م یونانیان هنوز درگیر جنگ‌هایی با ایران در مراکز استقرار ایرانیان در داردانل، اطراف بیزانس و قبرس بودند. در سراسر نمایش اشتباهات فاجعه بار خشایارشا و هزیمت پیامد آن به سقوط قطعی ایران تعبیر می شود. سقوط ایران، "سرزمین آسیا" (۹۲۹)، معادل سقوط کل آسیاست و واقعه‌ای تمدنی: ایران / آسیا در برابر یونان / غرب. ایران قدرتی امپریالیستی تصویر می شود که درصدد منقاد کردن کل یونان است و قبلاً قسمت‌هایی از آن، به ویژه بخش ایونیا[۱۳] را تسخیر کرده بود. از این منظر نمایشنامه ی *ایرانیان* سرشار از احساسات وطن‌پرستانه است: "مردمان خطه آسیا دیگر / قانون ایران را گردن نمی نهند / دیگر خراج نمی گزارند / از روی اجبار حاکمان / دیگر سر به آستان نمی سایند / و آنان را نمی ستایند: هان که قدرت شاهی به زیر آمده" (۵۸۴–۹۰). می بینیم که این متن تا چه حد محصول و درهم تنیده با روابط قدرت و سیاست زمانه ی خود و بازتاباننده و متعامل با آن است. به لطف پیروزی یونانیان دوران سلطه و بندگی به سر آمده و در معادله ی "خدایگان – بندگان، مؤلفه ی "اجبار حاکمان" حذف شده است. متن نوید عصری نو، رها از سلطه ی مستبدانه ی ایران را می دهد. این نکته‌ای است که نویسنده ی اثر سخت می کوشد به یونیان[۱۴]، که هنوز تحت حاکمیت ایران بودند، تفهیم کند.

ایرانیان و اسطوره ی ملت

اسطوره ی ملت در بطن این نمایش قرار دارد. یونیان همراه با ایرانیان علیه خویشان یونانی خود جنگیده بودند. متن مورد بحث ما این واقعیت حقارت بار را نادیده می انگارد تا ملت (یونان)، "جامعه خیالی" به تعبیر بندیکت آندرسون (۱۹۸۳، ۴)، را متحد تصویر کند. روح داریوش، به عنوان مثال، از فتوحات کوروش چنین یاد می کند: "او مردمان لیدی[۱۵] و فریگیه[۱۶] را از آن خویش ساخت و با قدرت بر سراسر ایونیا تاخت" (۷۷۰–۷۱). از نظرپودلکی (۱۹۶۶) تفاوت میان دو فعل "از آن خویش ساخت" و "تاخت" مهم است: ساکنان لیدی و فریگیه "از آن کوروش می شوند"، حال آن که "بر سراسر یونیه تاخت" حکایت از مقاومت مردم یونیه و تسلیم آنان از سر اجبار دارد. خشایارشا به ستوه آمده و ناله کنان از هزیمت قشون خود می گوید ولی "یونیان به دشمن پشت نمی کنند" (۱۰۲۵).

پیروزی یونانیان بارها و بارها در نمایش پژواک می یابد. ایرانیان با تصاویر سیل، تندباد و امواج کوبنده توصیف شده‌اند تا پرشماری آنان در برابر کم‌شماری یونانیان، "تباری از مردان" که افسانه ی شکست‌ناپذیری ایران را شکستند، مؤکد شود. گروه همسرایان در این باب چنین می خوانند: "هیچ تباری از مردان، هرچه نام‌آور / یارا نباشد ایستادن در برابر سیل خروشان را / یارا نباشد ایستادن دربرابر پرشمار آهنین مردان را / امواج کوبنده دریا را" (۸۷–۹۲). این "تمام آسیاست" (۱۲) که برای گشودن یونان بسیج شده است. در گیر ودار جنگ، صدایی، سخنگوی آیسخولوس در نمایش، از سپاه یونان برمی خیزد و آنان را با سخنانی که لحن میهن‌پرستانه و تبلیغاتی آشکار دارد به دلیرانه جنگیدن در ستیز مرگ و زندگی می خواند: "غریوی بلند فرمان داد: هان، فرزندان یونان / سرزمین نیاکان را آزادی ارمغان آرید، آزادی ارمغان آرید / کودکانتان را، همسرانتان را و معابد خدایانتان را، / و آرامگاه اجدادتان را، اینک زمان جنگ است" (۴۰۲–۴۰۵). نبرد یونانیان آزادیخواهانه است و ایران قدرتی سلطه‌جو. در پایان نمایش خشایارشا تنها، ژنده و تحقیر شده ظاهر می شود. به واقع پس از جنگ سالامیس او به ایران بازگشت ولی بخشی از سپاه خود را برای نبردی دیگر، در پلاته به سال ۴۷۹ ق م، برجا گذاشت. در اینجا باز تلاش نمایشنامه‌نویس برای اسطوره سازی از رویارویی با ایرانیان مشهود است.

بررسي برخي بن مايه‌ها و انگاره هاي اساسي شرق‌شناسي در ایرانیان

از بن مایه های اصلی اثر آیسخولوس طلا و ثروت بی حد ایرانیان است. آنان قومی دارای ثروتی افسانه‌ای و تجمل‌پرست تصویر شده اند. این بن مایه از بد و نمایش از زبان گروه همسرایان آشکار می شود: آنان در وصف خود می گویند: "همانان که ایرانیان عازم به یونان / بر جای نهادندشان، / قیّمان وفادار / دیار سرشار و پرزرشان" (۱–۵). سپاه خشایارشا پرشکوه و پرزیب است: "فرمانده ی لشکریانی بشکوه" (۷۵). خود خشایارشا از "نژاد زرین و مردی خدایگونه" (۸۰) است. این عبارت تأمل برانگیز به افسانه‌ای که تبار ایرانیان را از پرسیوس[۱۷]، فرزند دانیه[۱۸] می داند که زئوس در کسوت

بارانی از زر با وی درآمیخت، اشاره دارد (پودلکی، ۱۹۹۱). افسانه ی ثروت و مکنت ایران چنان در ذهن یونانیان جای گرفته بود که حتی پیدایش نژاد ایرانی را با اسطوره ی زایش زرین تداعی می کردند. افسانه ی ثروت بی‌پایان شرق – ایران "که ثروتی بی‌کران دارد" (۲۵۰) – آن را رویایی و خواستنی می کرد. این افسانه، مؤلفه‌ای است مهم در آن چه ادوارد سعید در *فرهنگ و امپریالیسم* (۱۹۹۳، xvii) "ساختارهای نگرش و ارجاع" به شرق خوانده است.

از دیگر بن مایه های مهم این متن، که چندان بسط نیافته، "شهوانیت شرقی"(oriental eroticism) است. علت این امر شاید آن باشد که متن مورد بحث در قالب تراژدی (با مایه هایی از حماسه) نوشته شده است. به جز ملکه ی ایران که از شخصیت‌های مهم نمایش است، در چند صحنه ی دیگر هم به زنان ایرانی در کسوت همسران یا مادران جنگجویان اشاره شده است. این اشارات با نوعی ظرافت و نازکی، تجمل و احساسات مهارناشدنی درآمیخته‌اند. "حجله‌ها خیس اشکند" (۳۴) و نوعروسان با "غمی پرناز" (۳۶) و "اشتیاقی سرشار از عشق" (۳۷) در انتظار بازگشت شوهران جنگجوی خویش‌اند. آیسخولوس در پایان نمایش و پس از شکست ایرانیان، برای به اوج رساندن حس "شفقت"[۱۹] تراژیک شیون ونالهٔ ی نوعروسان ایرانی را در حجله هایی مجلل تصویر می کند. آنان "پرناز" می گریند و "سینه هاشان خیس اشک" است (۵۳۷-۵۴).

دیگر بن مایه ی مهم این نمایشنامه سنگدلی و استبداد است. نمایشنامه ی *ایرانیان* از نخستین متن‌هایی است که کلیشه ی "استبداد شرقی" را به تصویر می کشد. در یکی از صحنه های این نمایشنامه خشایارشا، نماد استبداد مطلق، دستور می دهد پس از اسیر کردن یونانی ها آنان را گردن زنند (۳۷۱). در سراسر نمایش تصویر یوغ تکرار می شود. شاه ایران حتی سعی می کند "یوغی بر گردن دریا نهد" (۶۵). در جایی دیگر گروه همسرایان زئوس، سبب ساز ناکامی‌های ایرانیان، را با عنوان "ای زئوس، ای شاه راستین" خطاب می کنند (۵۳۲). از آنجا که شاهان ایران خود را "شاهنشاه" می خواندند، لقب شاه برای زئوس، "القاگر خودکامگی نامشروع فرمانروای ایران از نگاه یونانیان" بود (پودلکی، ۱۹۶۶، ۸۷).

"بربریّت"[۲۰] نیز از دیگر بن مایه های اصلی اثر مورد بحث است. در بیت ۱۸۷، ایران "سرزمینی متوحش" خوانده می شود. پیکی که خبر شکست ایران را می آورد می گوید: "تمام سپاه بربرها از دست رفت" (۲۵۵). البته در این اثر موضوع یاد شده با پیچیدگی هایی نیز روبه رو است. پیکی که این خبر را می آورد خود ایرانی است و این که قوم خود را "بربر" می خواند عجیب به نظر می رسد. آیا این صرفاً سهو قلم نویسنده است؟ در صحنه ای دیگر ملکه ی ایران با پریشان حالی می گوید: "سیل بنیان کن ادبار به راه افتاده / و ایرانیان و تمام تبار بربر را درنوردیده" (۴۳۲-۳۳). در اینجا حرف ربط "و" ابهام برانگیز است: آیا ملکه بین ایرانیان و غیرایرانیان در سپاه خشایارشا تمایز قایل می شود؛ یا عبارت "تمام تبار بربر" کلی و فراگیر بوده و ایرانیان را نیز شامل می شود؟ چیزی که بر پیچیدگی موضوع می افزاید این است که جمعی یونانی نیز در صفوف متحدان ایران وجود داشتند. شاید هم در اینجا صرفاً تأکید بر وجوه و ابعاد تمدنی رویارویی سالامیس بوده و منظور از "تمام تبار بربر" مردمان آسیا / شرق باشد. ولی در قسمت‌های دیگر نمایش چنین ابهام کلامی وجود ندارد و همسرایان در اشاره به تلفات سالامیس چنین می سرایند: "بربرهایی که در ماراتون نابود شدند کافی نبودند" (۴۷۴). با این وجود، ابهامات و تناقضات متن آن قدر هست که گفتمانی دوپهلو را درباره ی ایران ایجاد کند. صحنه ی نقل شده در زیر شاهدی بر این نکته است. ملکه ی ایران در رویا دو زن را می بیند، یکی ایرانی و دیگری یونانی: "آن دو زن پیش چشمم حاضر شدند، با جامه هایی بس آراسته، / یکی ملبس به بافته‌های ایران و دیگری در خلعتی یونانی. / هر دو بس زیبا و دلربا، چون خواهرانی از یک تبار، / یکی را دیار ایونیا قسمت و دیگر را ملک بربر"(۱۸۱-۸۷). در ادامه ی رویا دو زن باهم ستیز می کنند. خشایارشاه آنان را از یکدیگر جدا می کند و می کوشد بر آنان یوغ نهد. وی موفق می شود زن ایرانی را مهار کند، ولی از مهار زن یونانی عاجز می ماند. تصویر یوغ، چنان که پیشتر اشاره شد، سلطه جویی و خودکامگی شاهان ایرانی را می رساند؛ یوغی که یونانیان آزاده از آن سر باز می زنند ولی ایرانیان به آن گردن نهاده اند. یونان "دیار یونیه" نامیده شده تا بار دیگر این واقعیت خفت بار را پوشیده دارد که یونیان در نبرد با یونانیان متحدان ایران بودند. در اینجا می توان سئوالی را با این مضمون مطرح کرد: "آیا معنایی ژرف تر در این نکته نهفته است که دو زن خواهرانی از یک نژادند و یکی از آنان سرزمین یونان را تنها بر حسب تقسیم و قسمت بر می گزیند؟ یا شاید آیسخولوس سعی در القا این مطلب دارد که ایران و یونان از یک تبار بوده و نباید با یکدیگر به جنگ بر می خاسته اند؟" (پودلکی، ۱۹۹۱، ۷۲).

چنین ابهامی در گفتمان شرق شناسانه حتی در متون آغازگراز این دست نیز دیده می شود؛ نکته‌ای که ناقدانی چون "هومی بابا" بر آن تاکید کرده و تعبیر "گفتمان گسیخته"[۲۱] را در مورد آن به کار برده اند. در این متن، جاذبه و دافعه، یکسان‌انگاری و غیرانگاری، توأمان وجود دارد: ایرانیان هم غیرند (بربر) و هم نا- غیر[۲۲] (از یک تبار)؛ هم میل و کشش به "دیگری" وجود دارد و هم خواست به قدرت و برتر بودن بر او: "نظام دوری شرق شناسی که در آن در تبادلی گفتمانی، قدرت و میل[۲۳] یکدیگر را تولید می کنند" (بهداد، ۱۹۹۴، ۱۳۶). افزون بر این، گوینده ی بخشی از متن که نقل شد ملکه ی ایران است (مثل پیک ایرانی حامل خبر شکست ایرانیان) و این یعنی "از آن خود کردن"[۲۴] صدای دیگری، که از شگردهای شرق‌شناسی است.

نکته ی دیگری که با گسیختگی گفتمان شرق شناسانه ی نمایش مورد بحث مرتبط است، وجود اشاره ها و مایه‌های "هلنی" در مورد ایرانیان است. به عنوان مثال، بزرگان ایران، زئوس و سایر خدایان یونانی را چنین می خوانند: "ای زئوس، که شاهی ترا سزاست" (۵۳۲)؛ آنان بر این باورند که زئوس "سپاه ایران / با ساز و برگ پرنخوت و خیل جنگاوران" (۵۳۳) را در هم شکسته است. شاید این نمونه ای باشد از درونمایه ی فراگیر مشیت الهی یا تقدیر که تا حدی در هزیمت ایرانیان دخیل فرض می شود. این تقدیرگرایی نسبی یونانیان، که در تراژدی های یونان باستان نمود یافته، درجه ای از حس همدردی و درک پذیری نسبت به سرنوشت ایرانیان را سبب می شود. شکست ایرانیان عمدتاً معلول "تفرعن"[۲۵] آنان دانسته می شود نه صرف فروتر بودن آنان در قیاس با یونانیان (گرچه متن، همان گونه که اشاره شد، سرشار از "غرور فاتحان"[۲۶] است). با این وجود اشارات، تلمیحات و مایه های "هلنی" از این دست را می توان شواهدی دانست حاکی از یکی از ویژگی‌های جوهری گفتمان های شرق شناسانه (و استعماری)، یعنی: "چرخشی در گفتمان، جایی که گفتمان به آشکارترین

شکل با دشواری های فراوان روبروست؛ یا به واقع جایی که گفتمان سعی دارد اقتدار خود را اعمال کند" (هیوم، ۱۹۸۵، ۲۸). اینها نمونه هایی از تقلای گفتمان شرق شناسانه، برای جمع کردن میان نگرش‌ها و برخوردهای تناقض‌آمیز و چندپهلو نسبت به "دیگر" شرقی می باشند؛ به عبارت دیگر، تلاش برای "شرق‌شناسانه کردن"[۲۷] ایرانیان (سعید، ۱۹۷۸، ۳). باز هم این نکته ی کلیدی از "هومی بابا" مصداق می یابد که گفتمان شرق شناسی (یا استعمار) " نه فقط چونان برساختن ابزاری دانش، که براساس ساز و کارهای مبهم و متناقض میل و خیال[۲۸]" هم عمل می کند (بابا، ۱۹۹۴،۱۱۲).

نتیجه‌گیري

ایرانیان را باید یکی از متون کلیدی تاریخ شرق شناسی به شمار آورد. این متن که به طور خاص به ایران مربوط می شود در روابط قدرت زمانه ی خود درگیر بود و از این حیث نمونه ای عالی از پیوند و نسبت پیچیده و تنگاتنگ ادبیات با قدرت است. این متن تولید کننده ی "دانش" درباره ی ایرانیان بود و تصویری خیالی از ایران و ایرانیان به دست می داد. "ساختارهای نگرش و ارجاع" درباره ی ایران، و به طور کلی شرق، در آثاری که پس از این اثر در غرب خلق شدند و به نحوی با شرق سروکار داشتند، مثلاً در ادبیات انگلیسی، متأثر از این متون آغازین و آغازگر تاریخ شرق شناسی بوده است. این که اولین تراژدی برجامانده ی یونانی، نخستین متن دست‌کم ادبی شرق شناسانه نیز هست نکته جالب توجهی است. شگفت نیست که سعید (۱۹۷۸، ۶۳) برای تبیین مفهوم شرق شناسی از استعاره ای نمایشی بهره می گیرد: "ایده ی شرق شناسی نمایشی است: شرق صحنه ی نمایشی است به وسعت تمام خاورزمین.

در بطن این صحنه ی نمایش شرقی رپرتوار فرهنگی عظیمی وجود دارد که هر کدام از آثار نمایشی‌اش القاگر جهانی است افسانه گون و بس سرشار ... این رپرتوار در مقیاسی کلان تخیل و اندیشه ی اروپایی را تغذیه کرد. بی گمان نمایشنامه ی *ایرانیان* جایگاهی ویژه در این رپرتوار دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پي‌نوشت‌ها

۱ orientalism
۲ orientalist
۳ discourse
۴ archives
۵ otherness
۶ طرفه این که بخش عمده نوشته‌هاي يوناني و رومي درباره شرق، به گفته سعيد (۱۹۷۸، ۵۷)، "به این دلیل تولید شد که ثابت کند رومیان ویونانیان از دیگر مردمان برتر بودند." از اهمیت هرودوت در این سنت همین بس که از دست‌کم قرن دوم پیش از میلاد خاورزمین "منقسم بود به سرزمین‌هايي پيشتر شناخته شده، دیده شده و فتح شده، به دست هرودوت و اسکندر و دنباله‌روهاي آنان، و سرزمين‌هايي که پيشتر شناخته، دیده و فتح نشده بودند" (سعيد، ۱۹۷۸، ۵۸). ایران، البته، جزو "شناخته" ترین این اقالیم بود.
۷ رك. Xenophon, *The Cyropaedia or Instruction of Cyrus*, trans. J. S. Watson and Henry Dale (London: George Bell and Sons, 1876). عنوان فصل پاياني، فصل هشتم، "انحطاط ايرانيان پس از مرگ كوروش" است.
۸ absolute other, self-consolidating other
۹ self
۱۰ topical

[۱۱] contrapuntal سعيد كه موسيقيداني برجسته نيز بود اين اصطلاح را از موسيقي گرفته است. با عنايت به تعريف سعيد از اين اصطلاح به نظر مي رسد "مخالف‌خواني"، از موسيقي ايراني، معادل مناسبي باشد. در اثر سترگ *فرهنگ و امپرياليسم* (۱۹۹۳، ۵۱) سعيد تأكيد مي كند كه "آرشيوها و مئاثر فرهنگي را ... نبايد به صورت تك‌صدايي بل به شيوه مخالف‌خواني خواند، يعني با توجه همزمان به تاريخ مركزي (metropolitan) روايت شده و به تواريخ ديگري كه گفتمان غالب در تقابل با آنها (يا همراه آنها) عمل مي كند."

[۱۲] intertextuality

[۱۳] Ionia نام تاريخي بخش مركزي سرزمين‌هاي ساحل غربي آناطولي.

[۱۴] Ionians

[۱۵] كشور باستاني در غرب آسياس صغير

[۱۶] ناحيه‌اي تاريخي در غرب مركزي آناطولي

[۱۷] Perseus

[۱۸] Danae

[۱۹] pity

[۲۰] barbarism

[۲۱] split discourse

[۲۲] other ،not-other

[۲۳] power and desire

[۲۴] appropriation

[۲۵] hubris

[۲۶] triumphalism

[۲۷] orientalize

[۲۸28] desire and fantasy

فهرست منابع:

Behdad, Ali (1994), *"Belated Travellers, Orientalism in the Age of Colonial Dissolution*", Duke University Press.

Bhabha, Homi K, ed (1994), *"The Location of Culture*", Routledge, London.

Childs, Peter (1999), "*Post-Colonial Theory and English Literature: A Reader*", Edinburgh University Press, Edinburgh.

Herodotus (1897), "*Histories*", trans. A. G. Grant, 2 vols., John Murrey, London.

Hulme, Peter (1985), "Plyphonic man: Tropes of Sexuality and Mobility in Early Colonial Discourse" in Francis Barker et al., eds., *Europe and Its Others*, 2 vols., Essex University, Colchester.

Podlecki, Anthony J. (1966), *"The Political Background of Aeschylus Tragedy"*, The University of Michigan Press. Ann Arbor.

Said, Edward W (1998), *"Culture and Imperialism* [1993]", Vintage, London.

Said, Edward W (1995)," *Orientalism* [1978]", Penguin Books, London.

Spivak, Gayatri Chakravoty (1985), "Overdeterminations of Imperialism: David Ochterloney and Ranee of Simoor" in Francis Barker et al., eds., *Europe and Its Others*, 2 vols., Essex University, Colchester.

Xenophon (1876), *"The Cyropaedia or Instruction of Cyrus*", trans. J. S. Watson and Henry Dale, George Bell and Sons, London.